



به : رفیق احمد

بنیانگذار سازمان رهایی -

سازمانی که در پهلوی اشتباهاتش ،
دستاورد های عظیمی برای جنبش انقلابی
کشور تقدیم نموده است .

کبیر توخی

(ساعت ۲/۳۰ شب ۱۴ فروری)

من چه نارسایم !

با صد سینه سخن ،

فریاد کنم ترا ،

فریاد کنم ترا .

ای رفیق !

من چه نارسایم

که بر تالوئی دشنه ای آغشته بر هلاهل سروده هایم

که آماجش

جمجمه های چرکین و پر از کین سیه رویان دوران است ؛

می نگرم

بدین پندار واهی :

که منم تنها دانکوی جنگل سیاه افسانه ها

و یا

تنها مرکز ثقل جهانم من

در آن اوجهای بالیدن ها و بخود نازیدن ها

به یکبارگی ؛

از آذرخش رخشان آن غرور بلندت

- ای فروتن تر از هر فروتن -

وز شق شق سینه ای آغشته به خونت

- که دریده بودند گرگان

با خنجر دندان -
آتشی فرو غلتید بر کاغذین گل های پر نقش و نگار خود ستائی های من
شرمنده ام تا هنوز ،
شرمنده ام .

ای رفیق !
من چه نارسایم
که در رثای جانباختنت
- در آن سالهای ربودن ها و دریدن ها -
ای بهترین سرودهٔ مقاومت
نه سرودم ترا
و نه آن نفرتی را کز قاتلان سیه کارتو در سینه دارم .
بر من ببخش رفیق احمد
برمن ببخش که خود ستایان دوران
- این سوارکاران توسن های جگن پیکر -
می پندارند که خود
تنها مرکز ثقل جهان اند
و با توسن غرور پوشالی شان
می تازند بر تو ؛
دریغا ، دریغا که در نبود تو ...
و ؛ اما
رهروان راهت
نه ستاده اند ، نه فتاده اند
ونه وامانده اند ، اندرخم و پیچ راه
آنان ، " پاغر " یان اند ، که
می شتابند بسوی آن روشنائی
کزسنگر تو و همسر بی همتایت پیداست .
